

عباس خان سردار رشید و کردستان

(۱۲۹۴ - ۱۳۰۴ شمسی)

کاوه بیات

کردستان از جمله مناطقی است که تحولات تاریخی به مناسبت تنوع قومی و عشیره‌ای آن، از پیچیدگی و ابهام خاصی برخوردار است. این امر به ویژه در مورد تاریخ معاصر این خطه صدق می‌کند که از یک سو فروپاشی و انحلال اتحادیه‌های بزرگ ایللی عرصه را بر فعالیت انبوهی از تیره‌ها و طوایف گوناگون کرد گشود؛ و از دیگر سوی با گسترش دامنه رقابت قدرت‌های اروپائی، بر تعداد و تنوع عوامل ذی نفوذ در فراز و نشیب‌های سیاسی منطقه افزوده شد. نقطه اوج این فرایند، کردستان سال‌های جنگ جهانی اول و مراحل نخست پس از آن است.

در این مختصر سعی شده است، از طریق بررسی عملکرد یکی از چهره‌های سیاسی دوره مورد نظر، گوشه‌هایی از تاریخ پرفراز و نشیب ایران روشن شود. در ایمن دوره، کردستان ایران عرصه فعالیت چهره‌های عشایری صاحب نام متعددی است: کسانی چون محمودخان دزلی و محمودخان کانی سانانی و جعفر سلطان لهنوی و سردار رشید... از این میان، آن که بیش از دیگر سران و خوانین کردستان به احراز یک موقعیت مسلط سیاسی نزدیک شد، عباس خان سردار رشید بود که موضوع این بررسی است. سردار رشید از خاندان اردلان - خواهرزاده شرف الملک اردلان - بود که تا چندی پیش، یعنی تا اواسط سلطنت ناصرالدین شاه، خاندان حاکم کردستان محسوب می‌شد.

سرآغاز ماجرای عباس خان سردار رشید به جریان شورش سالارالدوله علیه دولت مشروطه در تهران، و همراهی او با شورشیان، باز می‌گردد. در خلال همین تحولات است که وی خود را به عنوان یکی از سرکردگان قابل اعتنا و مهم کرد - بویژه طوایف روانسر و اطراف آن که قلمرو ملکی سردار رشید و کسانش محسوب می‌شد - نشان داد. ولی، ما

سرگذشت سردار رشید را از مراحل نخست جنگ جهانی اول، یعنی ایامی آغاز می‌کنیم که بخشی از نیروهای بریگاد قزاق ایران سعی داشتند به هرج و مرج ناشی از تاخت و تاز چند ساله سالارالدوله در غرب پایان دهند.

اگر چه در آن دوره و حتی تا سال‌ها بعد - مسئله اصلی برای دولت مرکزی سرکوب و اسکات طوایف مندمی و گلباغی بود که نه تنها امنیت کردستان، بلکه نواحی جنوب شرقی آذربایجان و ولایات مرکزی را نیز مختل کرده بودند؛ ولی، این امر بدون خاتمه دادن به تحریکات و دسایس چهره‌های متنفذ و ذی نفع محلی میسر نبود. گلباغی‌ها و مندمی‌ها خود، فی‌نفسه، از آنچنان انسجام عشیره‌ای یا مرکزیت سیاسی‌ای برخوردار نبودند که خط مشی خاصی پیش گیرند و بیشتر به تحریک دیگر چهره‌های متنفذ محلی عمل می‌کردند. سردار رشید یکی از آنها بود.

در پی انقلاب مشروطه، هر گاه دولت‌های ایران را فرصت و فراغتی نسبی دست می‌داد تا به اصلاحات لازم و انتظام ولایات بپردازند، تحولات ناشی از دخالت بیگانگان پیش آمده، آن تلاش‌ها را نقش بر آب می‌ساخت. در آستانه جنگ جهانی اول نیز چنان شد: در نواحی غربی کشور، از یک سو، زمینه استقرار و توسعه تشکیلات ژاندارمری در کرمانشاه فراهم می‌شد؛ در کردستان نیز، از سوی دیگر، واحدهای قزاق سعی در انتظام آن حدود داشتند. با آنکه سرکوب و اسکات طوایف مندمی و گلباغی در صدر وظایف دولت بود، ولی، چنانچه اشاره شد، این مهم نیز بدون خاتمه دادن به تحریک و تفتیش دیگر چهره‌های متنفذ محل میسر نبود. در همان ایامی که اسمعیل خان [امیرفضلی بعدی؟] یکی از فرماندهان قزاق کردستان، به سردار رشید هشدار داد که دست از شرارت بر دارد والا تبعید

خواهد شد^۱ تحولات ناشی از ورود عثمانی به جنگ و تبدیل صفحات غربی کشور به عرصه کشاکش قدرت‌های روس و انگلیس و عثمانی، هر آنچه را دولت جهت انتظام غرب کشور رشته بود پنبه کرد. در عین حال که بخشی از قزاق‌های مستقر در همدان برای تقویت قزاق‌های کردستان، که تحت سرپرستی مامانوف قرار داشتند، اعزام شدند^۲؛ حسین رئوف بیگ، فرمانده نیروهای عثمانی، هم که به عنوان «جهاد» و برانگیختن عشایر کرد ایرانی بر ضد روس‌ها بخشی از غرب ایران را متصرف شده بود، طی ارسال نامه‌ای توسط محمد بیگ جوانرودی، سردار رشید را به «اتحاد اسلامی» و پیوستن به نیروهایش دعوت کرد.^۳

بالاخره، در پی تغییر و تحولات محرم ۱۳۳۴ ه.ق، که به رویارویی قطعی و کارساز نیروهای روسی بر ضد قوای عثمانی و هواداران ایرانی آنها و ماجرای مهاجرت انجامید، در کردستان نیز تهیه و تدارک طرفین به جنگ منجر شد. نیرویی متشکل از عشایر روانسر و جوانرود و گسکی و رمشتی، به فرماندهی سردار رشید و سنجرخان و تعدادی از «مجاهدان»^۴ ایرانی، به فرماندهی کسانی چون سیرزا غفارخان زنزوی، همراه با چند واحد از ژاندارم‌های ایرانی که به مهاجرت پیوسته بودند، تحت سرپرستی شونمان کنسول آلمان در کرمانشاه، و چند واحد از قوای عثمانی، به فرماندهی محی‌الدین بیگ، در اوایل محرم در کامیاران بر نیروهای مامانوف هجوم برده و آنها را در هم شکستند. در نتیجه قوای روسیه با برجای گذاشتن تلفات و بخشی از تسلیحات و مهمات خود، سنندج را به سوی گروس و زنجان ترک گفت:^۵

نخست نیروهای سردار رشید و «مجاهدان» وارد سنندج شدند؛ سپس دیگر نیروهای عشایری، چون اورامانی و مریوانی و گلپایگانی و مندمسی و

تیلکویی، نیز به تدریج وارد شدند. ولی، هنگامی که حدود ۱۵۰۰ تفنگچی سنجابی هم، به فرماندهی علی‌اکبرخان سردار مقتدر، قصد ورود به شهر را داشتند، سردار رشید، که از دیرباز با

متوقف شده و با محاصره و شکست نیروهای انگلیسی در کوت‌العماره - جمادی الثانی ۱۳۳۴ ه.ق - قوای عثمانی از نو در غرب ایران به پیشروی پرداخت و حکومت موقت نظام السلطنه



سنجابی‌ها اختلاف داشت، مانع شد.^۶ اینگونه اختلاف‌های درونی باعث شد هنگامی که نیروهای باراتوف مقاومت مهاجرین و متحدان آلمانی و عثمانی آنها را در بید سرخ و کنگاور درهم شکست و ستونی تحت فرماندهی مامانوف مجدداً به سوی سنندج اعزام داشت، مقاومت چندانی در برابرشان صورت نگیرد. بنا به نوشته دیوان بیگی، که در سفر مهاجرت شرکت داشت، «... آن دو سر کرده رقیب [سردار رشید و سردار مقتدر]، با وجود دریافت مخرج از آلمانها، پس از یکی دو هفته... اتباع خود را از سنگرهای خارج شهر برداشته و بی‌خبر به خانه بازگشتند...»^۷ و افسراد مامانوف بدون دردمسرد وارد سنندج شده، نیروهای عشایری منطقه نیز پراکنده گشتند.

پیشروی نیروهای روسی باراتوف در غرب ایران و تلاش آنها برای پیوستن به نیروهای انگلیسی مستقر در بین‌النهرین که، به علت دشواری‌های تدارکاتی و مقاومت واحدهای عثمانی، با کندی پیش می‌رفت، پس از مدتی

در کرمانشاه مستقر شد.

در اوایل رمضان همان سال، سردار رشید و افرادش همراه با قوای عثمانی وارد سنندج شدند.^۸ نظام السلطنه، سردار رشید را به حکومت کردستان منصوب نمود. چندی بعد، در اواخر محرم ۱۳۳۵، نظام السلطنه سردار رشید را از حکومت کردستان معزول و مشیرالسلطان را به جایش منصوب داشت. ولی، برای حکومت مجدد سردار رشید فعالیت‌هایی به عمل آمد. حاج عزالممالک اردلان، از چهره‌های متنفذ حکومت موقت، با آن که بیشتر به حکومت و اقتدار عمویش حاج سردار مکرم اردلان مایل بود، در این مورد می‌نویسد: با توجه به «... سیاست محل و پیشرفتی که برای او [سردار رشید] حاصل شده بود و تمایل حکومت موقتی به انتصاب ایشان، این طور صلاح دیده شد که حکومت کردستان به او واگذار شود» و سردار مکرم به ریاست قشون کردستان اکتفا کند.^۹

توصیف حاج عزالممالک از نحوه ورود او و سردار رشید به سنندج - که «... تمام اهالی شهر، از علماء و اعیان

و تجار و کسبه، به استقبال آمده بودند و با جاه و جلالتی وارد شهر شدیم... منزل حاج سردار [مکرم] عمو رفته، سردار رشید دست حاج سردار را بوسید... به دار الحکومه اجدادی خودمان رفته، حکومت سردار رشید به اهالی رسماً اعلام گردید...»^{۱۱} - بیشتر از نوعی احساس و آرزوی اعاده اقتدار و شوکت از دست رفته اردلان‌ها حکایت دارد. در این مرحله، سردار رشید بنا به دستور علی احسان پاشا، فرمانده نیروهای عثمانی، به مواضع روسها در بیجار حمله کرد و پیروزی‌هایی نیز حاصل نمود.^{۱۱}

از آنجایی که سرنوشت مناطق غربی ایران در این دوره بیشتر تابع تغییر و تحولات جبهه اصلی جنگ در بین النهرین بود، با پیشروی مجدد نیروهای انگلیسی و عقب‌نشینی قوای عثمانی در جمادی الاول ۱۳۳۵، که به تصرف مجدد کرمانشاه به دست نیروهای باراتوف منجر شد، سنندج نیز بدست روس‌ها افتاد. در این مرحله، چنین به نظر می‌رسد که دغدغه خاطر اصلی روس‌ها تأمین خطوط مواصلاتی خویش و به ویژه محور قزوین - کرمانشاه بود و حتی الامکان از مداخله در امور ایلات و عشایر منطقه اجتناب می‌ورزیدند و ایلات نیز، به ویژه عشایر گلباغی و مندمی و شیخ اسمعیلی، به تاخت و تاز و زد و خوردهای داخلی مرسوم و مألوف خویش مشغول شدند. در همین ایام، گزارش شد که سردار رشید نیز در حدود خود قوایی ترتیب داده و با رقبای دیرینش، سنجابی‌ها، در جنگ و جدال می‌باشد.^{۱۲} چنین به نظر می‌آید که در این دوره نیز سردار رشید به عنوان یکی از چهره‌های شاخص کردستان موقعیت خاصی یافته است. زیرا پس از چندی با تحولات ناشی از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بازگشت تدریجی سربازهای روسی به میهنشان، مقامات نظامی روسیه در کردستان برای حصول اطمینان از

عقب‌نشینی بی‌دردسر واحدهایشان با سردار رشید وارد مذاکره شده و او را به حکمرانی کردستان منصوب داشتند.^{۱۳} ظاهراً دولت مرکزی نیز در این ایام حکومت او را به نوعی به رسمیت پذیرفته بود. زیرا برخی جراید، چون روزنامه نیمه رسمی «ایران»، در گزارش‌های خود از کردستان از «سردار رشید حکمران» و اقداماتی که برای سرکوب اشرار اورامان و تأمین سران گلباغی و مندمی مبذول داشته است سخن گفته‌اند.^{۱۴}

با خروج نیروهای روسی از غرب ایران، دولت بریتانیا که تا آن زمان حوزه عملیاتش به مناطق نفوذ سنتی‌اش در جنوب و شرق ایران محدود بود، در صدد پر کردن جای خالی قوای روس و ممانعت از پیشروی احتمالی نیروهای عثمانی به داخله ایران برآمد و در نواحی غربی و شمالی کشور نیز نیروهایی مستقر داشت. نخستین اقدام انگلیسی‌ها در غرب ایران، سرکوب و قلع و قمع کلیه طوایفی بود که احتمال داشت برضد آنها وارد عمل شوند. در این میان، سنجابی‌ها به سبب اقتدارشان در حول و حوش محور مهم قصر شیرین - کرمانشاه، و همچنین هواداری آنها از حکومت نظام‌السلطنه در خلال تحولات سال‌های پیش، هدف اصلی تهاجم نیروهای انگلیسی بودند.

با توجه به اختلاف‌های ایلی و عشایری موجود، مقامات انگلیسی به لشگرکشی و تدارکات چشمگیری احتیاج نداشتند. در آغاز گروهی از عشایر کلهر و قلخانی و گوران با کمک تسلیحاتی و برخوردار از پشتیبانی هواپیماهای انگلیسی بر سنجابی‌ها هجوم آوردند.^{۱۵} چندی بعد نیز سردار رشید از فرصت استفاده کرده بر سنجابی‌ها حمله‌ور شد.^{۱۶}

با تشکیل دولت وثوق‌الدوله - شوال ۱۳۳۶ ه. ق. - خطمشی دولت بریتانیا در ایران، که تا آن زمان بدون توجه چندانی به خواسته‌ها و منافع

دولت مرکزی راه خود را طی می‌کرد، به نحو محسوسی با خطمشی و سیاست دولت جدید ایران هماهنگ شد. این دگرگونی و هماهنگی در کردستان خود را به صورت تقویت و تأیید رسمی سردار رشید نشان داد. اندکی پس از انتصاب شریف‌الدوله کاشی به حکومت کردستان - ۱۴ حوت ۱۳۹۷ ه. ش. ۲ جمادی الثانی ۱۳۳۷ ه. ق. محدود واحدهای قزاق نیز که تحت فرماندهی غلامرضاخان میرپنج در کردستان مستقر بودند، منطقه را ترک گفتند و شریف‌الدوله تصمیم گرفت تا تکمیل و توسعه نیروی ژاندارم کردستان - با طالبیون شماره ۱۱ - برای انتظام آن حدود از قوای سردار رشید استفاده کند. گرفتاری اصلی دولت، کما فی سابق، شرارت طوایف گلباغی و مندمی بود. سردار رشید در اواسط جوزای ۱۳۹۸ ه. ش. / اوایل رمضان ۱۳۳۷ ه. ق. همراه با نیرویی مرکب از ۲۰۰۰ سوار و ۱۰۰۰ تفنگچی روانسر و جوانرود و لهنون به سنندج آمد و در کنار نیرویی متشکل از ۳۰۰ ژاندارم و دو عراده توپ کوهستانی، به فرماندهی یاور اکبرمیرزا، به سرکوب گلباغی و مندمی حرکت کرد.^{۱۷} به نوشته شیخ محمد مردوخ: «اگر چه... آمدن سردار رشید بر حسب تقاضای شریف‌الدوله و امتثال امر او بود، اما، مقصود اصلی او انتقام سنه ۱۳۳۶ بود که گلباغی‌ها با او بد حرکت کرده بودند»^{۱۸}

در ۱۷ جوزا / ۸ رمضان زد و خورد شدیدی روی داد که طی آن گلباغی‌ها و مندمی‌ها با برجای گذاشتن تلفات سنگینی منهزم شدند؛ ولی، شریف‌الدوله از نتیجه جنگ راضی نبود. چنین به نظر می‌آید که در این برخورد نیز، همانند بسیاری از دیگر موارد مشابه که دولت برای سرکوب عشایر به یک نیروی عشایری رقیب متوسل می‌شد، «نتیجه قطعی» مورد نظر دولتی‌ها، که قلیم و قمع

کامل طرف مورد نظر بود، حاصل نشد. معمولاً نیروهای عشایری، علیرغم تمام اختلاف‌ها و رقابت‌ها، هیچ‌گاه تا مرحله نابودی و انهدام تام و تمام رقیب عمل نمی‌کردند و خواه ناخواه ملاحظه‌ای در کار بود. آن «نتیجه قطعی» مورد نظر تنها سالیان بعد و در پی تشکیل قشون متحدالشکل و کاربرد آن بر ضد عشایر حاصل شد.

بر اساس گزارش شریف‌الدوله به ریاست وزراء، سردار رشید در این لشکرکشی «... بدون اخذ نتیجه قطعی جنگ و اجازه فدوی، بلادرنگ مراجعت نموده و سوارانش قریب به یک کرور اموال و غنایم از طوایف مغلوبه آوردند که یک بزغاله و [یک] قرانش به مامورین دولت عاید نشد.»^{۱۴} ولی، از این موضوع و اختلاف نظرهای شخصی سردار رشید و شریف‌الدوله گذشته، آنچه بیش از هر عامل دیگری سودمند بودن سردار رشید را برای پیشبرد خط‌مشی مرکز در منطقه مورد تردید قرار داده بود، ناراضایی عمومی و گسترده از عملکرد وی بود: سردار رشید در خلال ده دوازده سال اخیر و آشوب‌های ناشی از طغیان سالار اندوله و لشکرکشی‌های پی در پی قوای روس و عثمانی و بریتانیا، در بسیاری از غارت‌ها و ایلغارهای عمده کردستان شریک بود و املاک گروه زیادی از مالکان عمده منطقه را - چون سالار فاتح - تصرف کرده بود.

اندک زمانی پس از پایان جنگ گلپاغی و مندمی، هنگامی که شریف‌الدوله در تدارک سفر به سقز، شاهزاده اعظم‌الدوله را به کفالت حکومت گمارده بود، سردار رشید از فرصت استفاده کرد و به تسویه حساب‌های خصوصی‌اش پرداخت. وی امیر اسعد باباخانی و سردار اکرم ولدبیگی را، که در زد و خوردهای اخیر نیز در کنار او و شریف‌الدوله بر ضد گلپاغی و مندمی وارد عمل شده بودند، دستگیر و با خود به روانسر برد. در آنجا

امیرالعشایر باباخانی - برادر امیر اسعد - را کشت و امیر اسعد را به انهدام واهی قتل برادر محبوس ساخت. ولی، بزرگترین گرفتاری کار سردار رشید آن بود که دامنه اینگونه رفتارش تنها به طوایف رقیب محدود نمی‌شد و کسان و اقوامش نیز از جور و تعدی او بی‌نصیب نبودند. رفتار او با فخرالسلطنه، عیال مرحوم سلیمان خان شرف‌الملک اردلان، و اقدامات او جهت حیف و میل اموال او و فرزندانش در بسیاری از عرایض و شکایاتی که از اعمال او به مرکز ارسال می‌شد منعکس است.^{۱۵} علاوه بر آن، سردار رشید که در بدو همکاری با شریف‌الدوله به پرداخت مالیات‌های معوقه روانسر و استرداد املاک مغضوبه مردم متعهد شده بود، به هیچ یک از تعهداتش عمل نکرد و تقریباً به حال طغیان در روانسر باقی بود.

در شرایط عادی، ادامه این وضع بیش از آن میسر نمی‌بود و کار سردار رشید خواهی نخواهی به رویارویی با نیروهای دولتی می‌انجامید. ولی، اوضاع عادی نبود: نیروهای دولتی از اقتدار اندکی برخوردار بودند؛ علاوه بر آن، حضور نظامی بریتانیا در غرب کشور و دخالت فعالانه مقامات نظامی و سیاسی بریتانیا در امور داخلی کشور، از جمله عواملی بود که عملکرد مقامات ایرانی را محدود می‌ساخت. در این مرحله، سردار رشید رسماً تحت حمایت آشکار مقامات انگلیسی قرار گرفت. ظاهراً، انگلیسی‌ها چنین مصلحت دیدند که سردار رشید، همچو گذشته و علی‌رغم اختلاف‌هایی که در مورد رفتار سردار رشید پیش آمده بود، به همکاری با شریف‌الدوله ادامه دهد. به گزارش شریف‌الدوله، سردار رشید پس از مدتی «... بر حسب اوامر اکیده دولت و فشار قنصلگری [انگلیس]...»^{۱۶} راهی سنندج شد. وی در آستانه بازگشت به شهر، طی تلگرافی به مقام ریاست وزراء اظهار

داشت که «... با اجازه حکمران برای سرکشی به علاجات و ترتیب امور عشایر و طوایف...» به محل رفته و اینک در راه بازگشت است.^{۱۷} وثوق‌الدوله نیز در پاسخ، ضمن ابراز ناراضایی از عملکرد او در «مدت غیبت از سنندج»، اشعار داشت: «... لازم دانستم جنابعالی را متذکر بنمایم که رضامندی این جانب منوط به رضایت حکومت جلیله است.»^{۱۸} هنگامی که سردار رشید وارد شهر شد، بنا به گزارش شریف‌الدوله، «... از ترس عملیات خود مستقیماً به قونسولگری رفته به اتفاق کاپیتان وارن نزد فدوی آمد. پس از مذاکرات زیاد، یکسان یکسان سبقت اعمال او را شمردم. و چون کاپیتان واسطه او بود، صریح گفتم با تعهد شرایط ذیل ممکن است سردار رشید را طرف توجه قرار دهم: اولاً، فوراً محبوسین را تسلیم نماید؛ ثانیاً دهات اشغالی را به صاحبانش مسترد دارد؛ ثالثاً، مالیات هذه السنة جوانرود را اقلأ بپردازد؛ رابعاً، مطیع اوامر دولت باشد.»^{۱۹} با آن که سردار رشید نیز ظاهراً بر این شرایط گردن نهاد، ولی، آشکار بود که وی نه قصد تحققشان را دارد و نه شریف‌الدوله قدرت اعمال آنها را.

عواملی چون شورش کردهای آذربایجان به رهبری سمیتقو، نهضت جنگل و شایعات مربوط به سقوط قریب الوقوع وثوق‌الدوله دولت را در موقعیت دشواری قرار داده بود. در کردستان نیز پس از فروکش کردن ماجرای شرارت گلپاغی و مندمی، شورش طوایف اورامان باعث نگرانی شده بود. پس از مدتی، قرار بر آن شد که سردار رشید برای گردآوری افراد روانه روانسر شود.

بنابه گزارش شریف‌الدوله، «... بعد از رفتنش معلوم شد به علت قتل امیرالعشایر و حبس امیر اسعد و سردار اکرم، کلیه رؤسای عشایر غرب کردستان زن طلاق و هم قسم شده‌اند

که با تمام قوا علیه سردار رشید اقدامات نمایند...»^{۲۶} و دوباره برای بازگرداندن وی به شهر همدان فشار مشترک حکومت و کنسولگری بریتانیا به کار گرفته شد، تا بالاخره در ۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۸/۲۰ دلو ۱۲۹۸ به سنندج بازگشت.

ظاهراً، شریف الدوله از آغاز قصد دستگیری سردار رشید را داشته است. زیرا نخست وی را به وعده اعطای حکومت کردستان و یک قبضه شمشیر مرصع به سنندج فرا خواند.^{۲۷} سپس، چندی بعد از مراسم اعطای شمشیر، در ۱۳ حوت / ۱۱ جمادی الثانی او را به نهار دعوت کرد. شریف الدوله پس از صرف نهار سردار رشید و شاهزاده اعظم الدوله - کفیل حکومت - را، که به گفتگو مشغول بودند، به حال خود گذاشته، چند دقیقه بعد، مازور اکبر میرزا به اتفاق تعدادی ژاندارم بر آنها وارد شده و سردار رشید را «حسب الامر حضرت اشرف آقای وثوق الدوله» دستگیر کرد.^{۲۸} روزنامه «رهنما» در تهران، ضمن انتشار خبر دستگیری سردار رشید «... که از چندی به این طرف مجدداً مشغول شرارت بوده است...»، متذکر شد که «... از طرف دولت به حکمران کردستان تعییمات داده شده که مشارالیه را تحت الحفظ به سمت تهران حرکت دهند.»^{۲۹} شریف الدوله نیز پس از خلع سلاح همسرانش و تفتیش اسباب و اثاثیه او، وی را به تهران اعزام داشت.^{۳۰}

سردار رشید پس از آن که به تهران رسید، در باغشاه - مقر فوج دوم ژاندارمری - بازداشت شد.^{۳۱} تنگنای های متعددی از سوی مخالفان محلی اش - چون قوام التجار و حاجی حاکم سالار سعید،^{۳۲} بسیاری از اهالی گروس^{۳۳} و اقبال السلطنه و فتح نظام کلبی^{۳۴} به مقام ریاست وزراء مخایره شده و خواستار مجازات او شدند.^{۳۵} شریف الدوله پس از بازداشت و تبعید سردار رشید، به قلع و قمع و

کشتار بی سابقه ای از سران ایلات و طوایف کردستان دست زد: تعداد زیادی از رؤسای گلباغی و مندمی و شیخ اسمعیلی اعدام^{۳۶}، و برخی دیگر نیز - چون محمودخان دزلی و محمودخان کانی سائانی - به بین النهرین تبعید شدند.^{۳۷} این اقدامات شریف الدوله به آرامتر شدن اوضاع کردستان کمک نکرد. اگر چه وی اندک زمانی پس از دستگیری سردار رشید تعدادی ژاندارم را تحت فرماندهی سلطان حسین خان به جوآرود اعزام داشت، و بالاخره فرزندان شرف الملک را به سنندج آورد و برای بازگشت روستاها و املاک مغضوبه اقدام کرد، ولی، به تدریج کل اوضاع کردستان رو به وخامت نهاد انتظام منطقه اورامان که در پیش گرفته شده بود نه تنها به جایی نرسید، بلکه باقیمانده طوایفی چون گلباغی ها، که مدت زمان کوتاهی پیش از سرکوبیشان نمی گذشت، نیز از نو وارد کار شدند و حوزه اقتدار حاکم عملاً به حول و حوش سنندج محدود ماند.^{۳۸}

در تهران، از همان اوایل بازداشت سردار رشید برای اعاده و ابقای نفوذ او اقداماتی آغاز شد. در اوایل فروردین ۱۲۹۹، حاج عزالممالک اردلان ضمن ارسال نامه ای به وثوق الدوله خواستار مراعات حال سردار رشید شد و استدعا کرد که «... حفظ مراتب خانواده گی آقای سردار رشید را فراموش نکرده و راضی نشوند که به معزی الیه توهینی وارد بیاید...»^{۳۹} وثوق الدوله در پاسخ، ضمن رد درخواست عزالممالک، متذکر شد: «... متأسف هستم که این متمدن شیرین با خانواده جنابعالی، که همه مردمان معقول و نجیب و خدمتگذار دولت بوده و هستند، نسبتی داشته باشد؛ و هیچ میل ندارم او را از خودتان بدانید و به خانواده اردلان نسبت بدهید.»^{۴۰} با سقوط کابینه وثوق الدوله و

انتصاب مشیرالدوله به نخست وزیر ایران، شایعه رهایی سردار رشید و بازگشت وی به کردستان قوت گرفت. دوباره تلگراف ها و نامه های متعددی در ابراز نگرانی از این موضوع به مرکز مخایره شد. مفتاح الدوله در عرضحالی به وزارت داخله، پس از اشاره به رفتار سردار رشید نسبت به عیال و اطفال شرف الملک اردلان و قتل امیر عشاير جوآرودی، اظهار داشت که مشارالیه حتی از محبس باغشاه نیز «... با قاصدهایش موجب طغیان مجدد مندمی و گلباغی را فراهم کرده است... حالا دستیارانش در طهران می خواهند او را آزاد کنند.»^{۴۱} با آن که از سوی ریاست وزراء پاسخ داده شد که دولت خیال استخلاص سردار رشید را ندارد،^{۴۲} ولی، چندی بعد روزنامه «رهنما» نوشت: «آقای سردار رشید، که یکی از سرداران نامی و رشید کردستان بوده و اخیراً مدتی در باغشاه توقیف شده بودند، به توجهات هیأت محترم دولت این چند روزه مستخلص و روز پنج شنبه شرفیاب حضور آقای وزیر داخله شده مورد مراجع مخصوصه ایشان واقع، و به جبران خسارات و صدمات سابقه امیدوار گردیدند.»^{۴۳}

در حالی که ریاست وزراء در پاسخ به تلگراف های حاکی از ناراضایی و نگرانی اعیان و علماء کردستان از شایعه آزادی «... عاصی شریری که به نوکری آلمانی ها و عثمانی ها و روس ها و غیره یکصد و سی هزار تومان مالیات دوتنی و دو کرور بهره ملک و مال اهالی را غصب و اشغال و کردستان را به روز سیاه نشانیده...»^{۴۴} ابراز اطمینان می داشت که سردار رشید «... در تهران تحت نظر است و ابداً مجاز نیست به کردستان معاودت نماید...»^{۴۵}؛ ولی، انتشار خبرهای دیگری چون ملاقات وی با احمدشاه و «مورد الطاف همایونی» قرار گرفتنش^{۴۶}، نمی توانست باعث

امیدواری مخالفان محلی او گردد. علماء و اعیان کردستان از نو تلگراف کرده پرسیدند: چرا سردار رشید که «... فتوای علمای فریقین او [را] مهدور اندم و مستحق اعدام دانسته. هنوز به اجرای امرالله خان فرموده اند. نایب حسین و ماشالله خان فقط به نام سرقت و شرارت داخلی به دار عسرت آویخته شدند؛ سردار رشید که به نوکری آلمانی و عثمانی و روسی و تحصیل حکم حکومت از علی احسان و زاخار چنگو و یا شرارت های دوره سالارالدوله و مجلل که شعایر ایرانیست و اسلامیت و کردیت و شاهپرستی را به کلی لکه دار نموده»، هنوز اعدام نشده است.^{۴۷}

در این میان، فعالیت های حمیده خانم همسر سردار رشید که در روانسر اقامت داشت نیز باعث نگرانی مقامات حکومتی گشت. در گذشته، تلگراف هایی در شکایت از رفتار خود سرانه حمیده خانم در محل و حمایت کنسولگری بریتانیا از اقدامات وی به ریاست وزراء مخابره شده بود.^{۴۸} اینک نیز کنسل سالار نظام [کوپال بعدی]، فرمانده جدید ژاندارمری کردستان، ضمن ارسال گزارشی به کنسل گلپروپ، فرمانده کل ژاندارمری، اظهار داشت: «... کاغذ پراکنی های سردار رشید از تهران، شایعه معزولی حکومت [شریف الدوله] و دسایس زنش عرصه را بر سید علی نقی خان مامور ژاندارم و ژاندارم او در روانسر تنگ کرده و مجبور به ترک آنجا شد...» کنسل سالار نظام خواستار اعزام نیروی تقویتی گردید.^{۴۹} ریاست وزراء پس از اطلاع از گزارش مزبور، به اداره ژاندارمری اطلاع داد که «... سردار رشید احضار و اخطار لازم شد. قول داده است که اقدام نماید از طرف کسان او اقدامی در محل نشود...»^{۵۰}

چنین به نظر می آید که با انتصاب فتح الله خان اکبر - سپهدار - به مقام نخست وزیری - آبان ۱۲۹۹

صفر ۱۳۳۹ برخی از کارگزاران سیاسی دوران حکومت وثوق الدوله، که شاید در ایام ریاست وزرای مشیرالدوله در فعالیت های سیاسی خود اندک ملاحظه ای داشته اند، با پروای بیشتری وارد کار شدند. مظفر والی زاده اردلانی، که به گفته خود «... واسطه خدمت سردار رشید به وثوق الدوله بود...»، از دولت عزل شریف الدوله و اجازه بازگشت سردار رشید را به کردستان خواستار شد.^{۵۱} خود سردار رشید نیز، که طی دیدارهایی با نخست وزیر وعده رسیدگی به خواسته هایش را گرفته بود، چندی بعد به سپهدار اکبر نوشت که «حسب الامر...» جناب عدل الملک - کفیل وزارت داخله - را ملاقات کردم... فرمودند هنوز نا حال از حضرت اشرف به من فرمایش و اظهار فرموده اند...» و از نو تقاضا کرد که اجازه بازگشت او به کردستان صادر شود.^{۵۲} سنارت بریتانیا در تهران نیز رسماً دست به کار شد و اعزام سریع سردار رشید را به کردستان تقاضا کرد. اسمارت، دبیر شرقی سفارت انگلیس، به رئیس وزراء نوشت: «... سردار رشید شروطنی را که آقای شریف الدوله برای مراجعت ایشان معین نموده اند قبول کرده اند...» و قرار شده عدل الملک - کفیل وزارت داخله - ترتیب مراجعت او را بدهد. ولی، عدل الملک اظهار داشت که بود که دستورالعملی در این باب دریافت نداشته است. در ادامه نامه سفارت آمده بود: چون قرار است مسترکاون، کنسول جدید کرمانشاهان، به محل مأموریت خود حرکت کند، ترتیبی اتخاذ شود که سردار رشید نیز همراه وی به محل اعزام شود.^{۵۳} ولی، آن چنان که از مکاتبات بعدی سنارت انگلیس و ریاست وزراء بر می آید، علی رغم پی گیری های اسمارت^{۵۴} و همچنین صدور حکم نخست وزیر مبنی بر آن که سردار رشید با «... یک نفر از مامورین وزارت داخله با دستور و حکم

معین... به اتفاق قونسول کرمانشاهان که در طهران است برود کردستان و این کار را ختم کند...»^{۵۵} در پی کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ و بازداشت انبوهی از رجال و شخصیت های سیاسی مقیم تهران - و از جمله سردار رشید -^{۵۶} باز هم در این امر وقفه افتاد.

چند روز بعد از کودتا، اسمارت در نامه ای به سیدضیاء الدین طباطبائی تقاضا کرد که با توجه به مذاکرات ماه های اخیر و توافق فتح الله خان سپهدار با اعزام سردار رشید به کرمانشاه، دستور آزادی او از محبس قزاقخانه صادر شود.^{۵۷} مظفر والی زاده نیز در نامه ای به سیدضیاء الدین، پس از اشاره به خدمات گذشته سردار رشید، دستگیری او را عامل مهمی در تشدید نا آرامی های کردستان ذکر کرد و خاطر نشان گردید: «... حالا که فردا است برفهای بیلاقات کردستان مرتفع گردیده و اشرار به حالت طغیان طلوع خواهند کرد. در صورتی که میل مبارک بر امنیت کردستان باشد، چاکر حاضریم با آقای سردار رشید تقبل انتظام آنجا را بنمایم...»^{۵۸} و بالاخره سیدضیاء الدین طباطبائی، پس از وصول نامه دیگری از اسمارت در این زمینه،^{۵۹} فرمان آزادی سردار رشید را با قید این نکته که «... قبلاً مشارالیه را به هیئت وزراء...» بفرستند، به حکومت نظامی تهران ابلاغ کرد.^{۶۰}

سردار رشید در نامه ای پس از ابراز تشکر از سیدضیاء الدین، که «... هم کمک یزدانی دارند و هم ریاست روحانی و هم اقتدار سلطانی...» نوشت: «... اگر دیگران به لفظ حاضر معیت باشند، چاکر عملاً حاضر جان ناقابل خود را فدای بندگان اعلیحضرت... و حضرت اشرف ربیب الوزراء محبوب فعال خود بنمایم.»^{۶۱}

سپس، همراه با علی محمدخان، یکی از کارمندان وزارت داخله، راهی کردستان شد. ظاهراً، وی بر خلاف قرار قبلی که می بایست نخست از

کرمانشاه به سنندج رفته و با شریف الدوله ملاقات و مذاکره کند، مستقیماً به روانسر رفته بود. به نوشته شیخ محمد مردوخ، سردار رشید به محض ورود به روانسر «... شروع می‌کند به کاغذ پراکنی و فرستادن تحف و هدایا برای رؤسای عشایر و بدگویی نسبت به رضاخان وزیرجنگ...»^{۶۲} ظاهراً، چنین شایع شده بود که سیدضیاء الدین در مخالفت با رضاخان و برای به دردسر افکندن او سردار رشید را به کردستان اعزام داشته است. در همان ایام، سیدضیاء الدین در تلگرافی به مازور محمودخان پولادین، حاکم نظامی کرمانشاه، ضمن اشاره به آن که سردار رشید می‌بایست نخست به سنندج می‌رفت و بعد اعزام روانسر می‌گردید، افزود: «...به علاوه اشاعتی هم می‌دهد که از طرف دولت مأموریت‌هایی دارد. چون بیانات او به کلی [بی‌اساس؟] و قاعدتاً می‌بایست قبل از رفتن به جانورود سنندج رفته باشد...» معیناً مأموری به روانسر اعزام گردد تا وی را از این رویه باز دارد و برای کسب اطمینان حاکم به سنندج بیاورد.^{۶۳}

تا جایی که اطلاع در دست است، سردار رشید به سنندج نیامد و اطمینان شریف الدوله را نیز کسب نکرد. کلان‌سالار نظام نیز همانند پاره‌ای از رجال و شخصیت‌های کردستان،^{۶۴} از بازگشت وی نازاضی و او را عامل ناآرامی منطقه می‌دانست. چرا که بعد از شکست‌ها و عدم موفقیت یاور اکرمیرزا فرمانده پیشین ژاندارمری کردستان، وی با «هزاران مشقت» پستهای انتظامی برقرار کرده بود که «... بدبختانه سردار رشید از طهران مراجعت کرده، در جانورود آبی از آنریک دست نمی‌کشید...»^{۶۵} چندی بعد، در شب ۳۱ ثور ۱۳۰۰، سردار رشید جمعی از تفنگچی‌های خود را به روانسر احضار کرد و در پاسخ به اعتراض سلطان حسین خان، فرمانده ژاندارم‌های آن حدود، نسبت به این

حرکت خصمانه اظهار داشت که «... نمی‌توانم دشمن خود را در خانه خود مسلح بینم». تا صبح روز بعد، حدود ۲۲ - ۲۰ ژاندارم مستقر در روانسر خالص سلاح شده و دیگر واحدهای ژاندارم آن حدود پیش از آن که به سرنوشت ژاندارمری روانسر دچار شوند، عقب‌نشینی می‌کنند. فردای آن روز (۱۵ رمضان) گوان، کنسول انگلیس در کرمانشاه، - لایه بنا به نقش و مسئولیتی که در بازگشت سردار رشید به کردستان داشت - به روانسر رفت و قرار شد برای ترتیب ملاقات سردار رشید و شریف الدوله در حوالی سنندج و همچنین استرداد اسرای ژاندارم و تسلیحات آنها، اقداماتی به عمل آید.^{۶۶}

اگر چه بنا به گزارش جراید مرکز نیرویی به فرماندهی سلطان حسین خان، فرمانده گروهان ژاندارم جانورود، جهت سرکوب او اعزام شد و ظاهراً سردار رشید به خاک سنجابی متواری شد،^{۶۷} و چند روز بعد نیز گزارش شد که قوای دیگری هم از سنندج به تعقیب او گسیل شده است؛ ولی، چنین به نظر می‌رسد که همان دخالت گوان کارساز بوده است و وی اسلحه ژاندارم‌ها را مسترد داشته بود.^{۶۸}

در این میان، دولت سیدضیاء الدین طباطبایی بر کنار و قوام‌السلطنه عهده‌دار ریاست وزراء شد. سردار رشید نیز ضمن مخابره یک تلگراف تبریک اظهار امیدواری کرد که تحت توجهات الهی و «... نیت پاک حضرت اشرف... به زودی خاتمه به حرکات متمرکزین داده، مملکت ایران را از لوث آنها پاک فرمایید». در خاتمه نیز اظهار داشت: «... عموم رؤسای غرب، خاصه بنده، باتمام قوای خود حاضر خدمت و منتظر اوامر مقدسه هستیم...»^{۶۹} با آن که قوام‌السلطنه در پاسخ، یا لاف در پیش‌نویس پاسخی که به تلگراف سردار رشید تهیه شده بود، از اعلام آمادگی او برای انتظام

منطقه تشکر کرده است^{۷۰}، ولی چنین به نظر می‌آید که از جانب مرکز سرزنش و نكوهشی هم ابراز شده بود و احتمالاً امکان تقویت سنجابی‌ها بر ضد سردار رشید مطرح بوده است. زیرا چند روز بعد سردار رشید، طی مخابره تلگرافی که این بار توسط صمصام‌السلطنه بختیاری به ریاست وزرا ارسال داشت، در توجیه عملکرد خویش - و بر خلاف آنچه چندی قبل در ستایش از دولت سیدضیاء الدین نوشته بود و بدان اشاره شد - اظهار داشت: «... در دوره هرج و مرج آقا سید ضیاء الدین هیئت دولتی نبود که بنده مخالفتی کرده باشم. آیا حضرت اشرف و جمیع اعیان و اشراف و امراء ذول احترام را گرفتند، از روی استحقاق بوده است؟ حضرت اشرف و سایر آقایان محترم باید از چاکر اظهار رضایت فرمایند که اولیس کسی که بر ضد سیدضیاء و اساس استبدادی ایشان، که قصدش برچیدن خانواده اشراف ایران بوده، قیام نمود بنده بودم...»^{۷۱} به هر حال، قوام‌السلطنه در پاسخ اظهار داشت: «... اگر چه رفتار اخیر شما با ژاندارمری بی‌رویه بود، از مثل شما نوکر خدمتگذار دولت شایسته نبود که با مأمورین دولت طرفیت نمایید؛ مع هذا، نظر به خدمات خانوادگی، به حکومت جلیله کردستان تلگراف کردیم نسبت به شما محبت و مهربانی نموده، اسباب اصلاح کار و آسودگی خاطر شما را فراهم نمایم.»^{۷۲} از سوی دیگر، سفارت بریتانیا نیز مجدداً دست به کار شده و در حمایت از سردار رشید به قوام‌السلطنه اطلاع داد: «از حسن اتفاق در طهران بودند، [نیز] به سنندج [و به] مأموریت مخصوص اعزام شده...» و نه تنها سردار رشید را به سنندج خواهد آورد، بلکه اقدام خواهد کرد که وی و شریف الدوله هر دو برای انتظام منطقه همکاری کنند.^{۷۳}

در پی این اقدامات، سردار رشید برای مدتی آرام گرفت، تنها پس از عزل شریف‌الدوله از حکومت کردستان، در شهریور ۱۳۰۰، بود که به تدریج از درگیری‌های محلی او با سایر عشایر منطقه گزارش‌هایی به مرکز واصل شد. در اوایل میزان ۱۳۰۰، حکومت گروس به ریاست وزراء اطلاع داد که سردار رشید با عشایر اورامانی وارد جنگ شده و برای حمله بر عشایر ولدبگی و باباخانی نیز طرح‌هایی در سر دارد.^{۷۴} با آن که از مرکز به حکومت کرمانشاه دستور داده شد که تا استقرار حاکم جدید در سنندج نیرویی جهت تقویت قوای کردستان اعزام گردد،^{۷۵} باز هم گزارش‌های دیگری مشعر بر زد و خوردهای سردار رشید با سردار ناصر سنجابی و سعید السلطنه جوانرودی و رشید السلطنه و همچنین ادامه جنگ و جدل با عشایر باباخانی و قبادی و دولت‌آبادی [؟] و قلخانی منتشر شد.^{۷۶}

با این حال در این دوره بخش اصلی تلاش‌های دولت در کردستان و کرمانشاه صرف انتظام سقز و بانه، و همچنین حل و فصل مناقشات داخلی کلهرها و جلوگیری از جنگ و درگیری میان آنها و سنجابی‌ها گردید. اصولاً،

در این ایام چنین به نظر می‌آید که هم دولت و هم سردار رشید، هر دو سعی داشته‌اند که کار به قطع کامل روابط منجر نشود. اگر نیز گاه‌گاه گزارشی مبنی بر شرارت افراد سردار رشید - چون گزارش غارت یکی از روستاهای کردستان در اواخر سرطان ۱۳۰۱ - به مرکز واصل می‌شد،^{۷۷} دولت نیز معمولاً تلگرافی دوستانه در سرزنش او مخابره می‌کرد. چون تلگراف ذیل که در واکنش به خبر سابق اندک‌مخبره شده بود که «... در این موقع از شما انتظار خدمت دارم چرا باید کسان شما بر خلاف رویه رفتار نمایند...»^{۷۸} که آن نیز به تعارف‌های دوستانه‌ای چون پاسخ ذیل منجر می‌شد که «... همیشه پدر بر پدر پهلوان بوده‌ایم، نگهبان تاج کیان بوده‌ایم».^{۷۹}

احتمالاً این مدارا و مباحثات متقابل دو علت عمده داشته است: نخست آن که ظاهراً اختلافات بی‌حد و حصر سردار رشید با ایلات و ضوایف همجوار و حتی با کسان و نزدیکانش، در تحدید قدرت وی عامل مهمی بوده است و توانایی گسترش حیطه اقتدارش را نداشته است. چنین به نظر می‌آید که پاره‌ای از گروه‌های سیاسی کرد نیز سعی کردند، همگام با دیگر فعالیت‌هایی که در آن دوره در کل

سرزمین‌های کردنشین در جریان بود، از وجود سردار رشید هم استفاده کنند و حتی از رفت و آمد عوامل سید طه - یکی از فاعل‌ترین چهره‌های سیاسی کرد در آن سالها - با سردار رشید گزارش‌هایی منتشر شد.^{۸۰}

ولی، در این زمینه نیز، و احتمالاً بنا به دلایلی که مورد اشاره قرار گرفت، نتیجه‌ای حاصل نکردند:

علت دیگر این مدارا و مباحثات، گرفتاری عمده دولت در صفحات آذربایجان بود: در تابستان ۱۳۰۱، بخش چشمگیری از نیروهای دولتی برای سرکوب اسمعیل آقا سمیتقو اعزام شده بودند. در همان ایام، در حوالی کرمانشاه میان سردار رشید و احمد آقاخان، فرمانده لشکر نوپای غرب، ملاقاتی صورت گرفت. اگر چه هدف از این ملاقات ظاهراً رسیدگی به شکایات ورثه شرف‌الملک و حل و فصل اختلاف‌های آنها با سردار رشید بود، ولی انگیزه اصلی پیشگیری از احتمال ائتلاف سردار رشید و سمیتقو بوده است که می‌توانست ایران را با دشواری‌های بزرگی روبرو سازد.^{۸۱}

در پی شکست سمیتقو و فرار او از ایران، دولت امکان یافت نیروی منظمی جهت سرکوب سردار رشید فراهم آورد. ضرورت تهیه و تدارک چنین نیرویی، بالاخص با ناکامی آخرین اقدامات دولت در بهره‌برداری از قوای عشایری رقیب، ضرورت آشکار یافته بود. در اواسط اردیبهشت همان سال، گزارش شد سردار مقتدر سنجابی که در تهران بازداشت بود، به کردستان باز می‌گردد.^{۸۲} به گفته مردوخ، سردار سپه از آن روی به سردار مقتدر اجازه بازگشت داد که «... زنده و کشته سردار رشید را دستگیر نماید»^{۸۳}. ولی، سردار مقتدر پس از بازگشت به کردستان نه تنها بر ضد سردار رشید اقدام نکرد، بلکه - احتمالاً به تشویق برخی از چهره‌های سیاسی مخالف رضاخان - با سردار رشید متحد نیز



می شود.

نیروهای دولتی پاییز و زمستان ۱۳۰۱ را صرف تهیه و تدارک لشکرکشی کردند و^{۸۴} در اردیبهشت ۱۳۰۲ نیروهای نظامی لشکر غرب، همراه با واحدهای چریک متشکل از عشایر آن سامان، تحت فرماندهی امیر لشکر امیر احمدی از چند جهت بر سردار رشید هجوم آوردند: یک ستون متشکل از هنگ منصور و بخشی از سواران ارامنه (به فرماندهی سرهنگ گیکو [گریکو]) همراه با قوای چریک کلهر به فرماندهی عباس خان امیرمخصوص - قبادی - از ضریق کرمانشاه؛ سرهنگ احمدخان منصور، فرمانده قوای کردستان، نیز با قوایی «...مشمول بر پیاده و سواره نظام و توپخانه و مسلسل و آتشبار و چریک محلی...» با یک نظم و شکوهی که در کردستان کم نظیر داشته، به طرف جوانرود و روانسر مرکز اقامت و شرارت سردار رشید...» حرکت کردند^{۸۵} با آن که پاره‌ای از منابع نظامی و دولتی به یک رشته برده‌های شدید اشاره دارند، ولی، احتمالاً روایت شیخ محمود مردوخ از چگونگی شکست سردار رشید که بر اساس آن به محض فرار رسیدن قوای سردار اکرم و سواران جوانرودی، مختصر درگیری‌ای شد و سردار رشید متواری گشت، بیشتر به حقیقت نزدیک است. گذشته از قوای امیر مخصوص کلهر و سردار اکرم ولدیگی، نیروهای سردار معتضد اورامانی و سالار منصور گوران و امیر مقتدر باباخانی نیز در جنگ برضد سردار رشید شرکت داشتند. به گزارش مجله «قشون» سردار رشید «... که قریب دوازده سال است صفحه کردستان و کرمانشاه را محل تاخت و تاز خود قرار داده و متجاوز از دویست پرچه آبادی اهالی را به تصرف خاصه خود در آورده...» پس از ورود سه اردوی نظامی چهار اردوی عشایری و شکست و متواری شدن سردار مشارالیه، اردوی

نظامی در روانسر و اردوهای عشایری به فاصله‌های معین در اطراف آن قریه متوقف شدند». پس از مراسمی که در ۲۱ ثور در روانسر، با حضور امیرلشکر احمد آقاخان، و سران عشایر و فرماندهان واحدهای نظامی، برگزار شد - که در خلال آن پس از قرائت تلگراف «اظهار مرحمت» رضاخان، سخنانی در تجلیل از قشون ایراد گردید -، بخش اعظم نیروهایی که گرد آمده بود مرحض شده و تنها یک ستون نظامی تحت فرماندهی سرهنگ گیکو در روانسر مستقر شد.^{۸۶}

پس از یک ماه، در ۲۵ جوزا، عملیات دیگری برای تعقیب و سرکوب نهایی سردار رشید آغاز شد. ستونی از لشکر غرب، آبادی گازرخانی را، که محل استقرار افراد سردار رشید بود، تحت محاصره و آتش توپخانه قرار داد. بر اساس گزارش شهاب الدوله، حاکم کردستان، «... اشرار پس از سی تلفات متواری [و] ... سردار رشید پس از مأیوسی از همراهی سرانی چون جعفر سلطان و محمودخان دزلی، هنوز در ... در اورامان متواری است.»^{۸۷} چندی بعد نیز گزارش شد که سردار رشید در سلیمانیه عراق نزد شیخ محمود پناهنده شده و مقرری‌ای برایش معین گردیده است.^{۸۸}

ولی، چند هفته بعد شایع شد وی در صدد اخذ تأمین و بازگشت به ایران است. جمعی از علما و اعیان کردستان در تلگرافی به ریاست وزراء ضمن اشاره به آن که «... گویا تلگراف‌هایی هم از سقز دایر به این تقاضا از طرف شیخ محمود به طهران مخابره شده...» است، خاطر نشان ساختند که بازگشت سردار رشید حاصلی جز اغتشاش مجدد نخواهد داشت.^{۸۹} با این حال، سردار رشید توسط سرهنگ گیکو تأمین گرفت. بنا به گزارش روزنامه «ایران»: «اینک، پس از یک رشته عملیات دیگری که از طرف امیرلشکر به عمل

آمده، سردار رشید از هر طرف راه نجات را مندود دیده به همدان آمده تسلیم امیرلشکر غرب گردیده...»^{۹۰} سردار رشید روز ۲۸ عقرب ۱۳۰۲ همراه با یکی از افسران ارکانحرب وارد تهران شد و رضاخان دستور داد «... با اطلاع سرهنگ محمدخان قنعه بیگی در شهر منزل بگیرد و در آنجا سکونت نماید.»^{۹۱}

سردار رشید در اولین فرصت، یعنی در پی بحران «جمهوری» و عقب نشینی قهرگونه رضاخان به رودهن - فروردین ۱۳۰۳ -، به روانسر گریخت. بسیاری از صاحب‌نظران و رجال دست اندرکار امور سیاسی، چنین تصور کردند که این پایان کار رضاخان است و ستاره بخت او رو به افول نهاده است. سردار رشید نیز ظاهراً دچار چنین تصویری شده بود و بر خلاف معمول، که بدون استظهار به حمایت دولت مرکزی یا یک قدرت خارجی وارد کار نمی‌شد، اینک بدون سنجیدن جوانب امر، و احتمالاً به تشویق پاره‌ای از مخالفین رضاخان، عازم کردستان شد.

این سفر سردار رشید به موفقیت چندانی روبرو نشد: حوزه اقتدار وی از محل براوش و گازرخانی و چرچره و میسوراب و کلاتی و تخته زنگی و تاوین تجاوز نکرد. و از میان رؤسای عشایر نیز فقط محمدرشیدبیگ، پسر جعفر سلطان، به حمایت او اقدام کرد.^{۹۲}

ولی، چنانکه می‌دانیم، رضاخان سردار سپه بحران جمهوری را نیز پشت سر گذاشت و قدرتش بیش از پیش تحکیم شد. لشکر غرب هم پس از آب شدن برف‌های زمستانی، در اواسط اردیبهشت، نیرویی به فرماندهی سلطان کریش‌خان از طرف قوای کرمانشاه و نیروی دیگری به فرماندهی سرهنگ احمد منصور از قوای کردستان به روانسر اعزام داشت. یک قوای چریک محلی نیز، متشکل از افراد وکیل السلطان و ساعد السلطان و سالار فاتح، قوای دولتی را همراهی می‌کرد. این

بار نیز قزای سردار رشید پس از جنگ نبرد پراکنده متفرق شده و خود او نیز مجدداً به سنیمانیه گریخت و نزد شیخ محمود پناه گرفت.^{۹۳} اردوی دولتی نیز «... پس از برخورد و متواری شدن اشرار... در روز ۱۱ جوزا [خرداد] در میان استقبال اهالی وارد شهر [کرمانشاه] شد.»^{۹۴}

طنیان شیخ خزعل برای مدت زمانی کوتاه پاره‌ای از «اشرار حرفه‌ای» صفحات غربی کشور را، چون سالاران‌دوله، امیدوار ساخت. سردار رشید نیز در مراحل پایانی این ماجرا سفری به خوزستان داشت.^{۹۵} ولی، از آنجایی که خزعل اصولاً قصد ایستادگی و رویارویی نداشت، اطرافیانش پراکنده شده و سردار رشید نیز به عراق بازگشت. در پی حتمه‌ی ماجرای خزعل و سفر رضاخان به عتبات، سردار رشید شخصاً از او تأمین گرفت و رهسپار تهران شد.^{۹۶}

با تحکیم روز افزون اقتدار دولت مرکزی و زوال تدریجی حرکت‌های سیاسی عشایر، روزگار سردار رشید و چهره‌های مشابه نیز سرآمد. وی در آغاز چند سالی در تهران تحت نظر بود. در آذر ۱۳۰۵، یعنی در ایام نخست وزیر مستوفی المماتک، که به این گونه رجال حسن نظر داشت، تلاش شد «... نظر به این که مشارلیه به امر دولت در طهران اقامت دارد و نظر به پاره‌ی مقتضیات سیاسی دیگر،... ماهی یک صد تومان عجالتاً برای مدت سه ساله در حق مشارلیه شهریه برقرار...» شود.^{۹۷} ولی، هنگامی که این مسئله در مجلس شورای ملی طرح گردید، گروهی از نمایندگان مجلس، با اشاره به سوابق همکاری او با سالاران‌دوله، مخالفت کردند. نخست میرزا عبدالعزیز مفتی، نماینده سقز و بانه، در دفاع از وی ابراز داشت که سردار رشید علی‌رغم تشیثات خارجی‌ها هیچ‌گاه آلت دست آنها نشده بود و اگر یاغیگری هم کرد بر ضد یاغی‌های

محل بود. سپس، سید حسن مدرس، در عین حال که اذعان داشت «... خان‌های ایلات ما همه غارتگرند و هر وقت یک دسترسی پیدا کنند به همسایگان‌شان، به مجاورینشان تعدی می‌کنند...»، معتقد بود که باید این پرسش را طرح کرد که سردار رشید «... خدماتش نزد ملت چه بوده است؟ هر وقت که بنده قوه داشتم تابع من بود و به ملت هم خدمت می‌کرد. هیچ وقت هم رفیق خارجه نشد.» در مورد روابط سردار رشید با سالارالدوله نیز مدرس اظهار داشت که «... خیلی از طرفداران سالارالدوله الان در همین مجلس هستند... بنده هم اگر در کردستان یا لرستان بودم و سالارالدوله می‌آمد، یا در می‌رفتم یا رفیق او می‌شدم...» و اصولاً توصیه کرد که دولت او را به جوانرود اعزام دارد.^{۹۸}

با تصویب مقررری مهانه برای سردار رشید موافقت نشد و او چندی بعد باز هم با ارسال نامه‌ای به مستوفی الممالک خواستار رسیدگی به این مسئله شد.^{۹۹} مستوفی نیز نامه سردار رشید را همراه با یادداشتی، به قرار ذیل، برای مخبرالسلطنه هدایت که ریاست وزراء را بر عهده داشت، ارسال کرد: «... کسی که مجاز به رفتن به خانه و زندگانی خود نیاست، یقین تصدیق می‌فرماید که معاش او را لااقل باید داد... دیگر بسته به توجه و مرحمت حضرت عالی است.»^{۱۰۰}

ترتیبی که دولت برای تأمین معاش سردار رشید اتخاذ کرد، آن بود که او را دستگیر و زندانی ساخت. سردار رشید بیش از چهارده سال را در زندان‌های رضاشاه سپری کرد.^{۱۰۱} با آن که وی پس از شهریور بیست از زندان آزاد شد، ولی، کماکان در تهران تحت نظر بود. در این سال‌ها، و در پی هر تغییر کابینه، سردار رشید به نخست وزیر وقت نامه یا نامه‌هایی نوشته و مسایلی را چون افزایش مقررری، کسب وام «کشاورزی»، اجازه بازگشت

به کردستان و یا صدور دستور رسیدگی به اختلاف‌های ملکی‌اش در کردستان مطرح کرد. در ۱۳۲۱ ماهیانه ۲۰۰۰ ریال مقررری داشت که شهرستانی تقاضا کرده بود به علت عدم تکافوی مخارج ۹ نفر عائله به ۴۰۰۰ ریال افزایش یابد.^{۱۰۲} هر بار که مقامات دولتی و دفتر نخست وزیر مسئله صدور اجازه بازگشت سردار رشید را به کردستان مطرح می‌ساختند، وزرات جنگ - به ویژه هنگامی که امیر احمدی مسئولیت آن را عهده‌دار بود - مخالفت می‌کرد. وزارت جنگ در دی‌ماه ۱۳۲۲ در این باب اشعار داشت «... چنانچه قرار باشد نامبرده به محل اصلی خود مراجعت نماید، با وضعیت فعلی کردستان به طور قطع در آنجا مزاحمت دولت را فراهم و تولید مشکلاتی را خواهد نمود. زیرا تاکنون آنچه را که دولت در صدد تحیب این قبیل اشخاص بر آمده و به آنها اجازه سکونت در محل خود داده است، نتیجه عکس بخشید و هر کدام رובה سابق را در پیش گرفته، خودسری را رواج، و جز تعدی به مردم کار دیگری انجام نمی‌دهند.»^{۱۰۳}

البته، تذکر این نکته نیز لازم است که بسیاری از سران و رؤسای تبعیدی و زندانی عشایر که در پی وقایع شهریور به محل خویش بازگشتند، منتظر صدور اجازه از مقامات دولتی نشدند. معدود کسانی نیز که رسماً اجازه بازگشت به محل گرفتند - مانند برخی از سران کلهر -، به تشویق و توصیه مقامات نظامی بریتانیا به کسب مجوز لازم موفق شدند. گویا در این مرحله، برخلاف سالهای بعد از جنگ جهانی اول، سردار رشید مورد توجه مقامات انگلیسی قرار نداشت که گشایشی حاصل شود. از سوی دیگر نیز ظاهراً از موقعیت محلی و حمایت عشایری چندانی هم برخوردار نبود که مانند بسیاری از دیگر همسایانش، بدون توجه به

خواسته‌های دولت، خودسرانه راهی موطنش گردد. در خلال سالهایی که از کردستان دور بود، مسئله مالکیت آنچه سردار رشید بیش از ۱۵۰ پارچه آبادی در شادی آباد و روانسر و جوانرود و پناه توصیف کرد،^{۱۰۴} به نفع دیگر مالکان و به ویژه بستگان نزدیکش حتی و فصل شده بود. احتمالاً اعمال نفوذ آنها در تداوم اقامت سردار رشید در تهران مؤثر بوده است.

سردار رشید در نامه‌ای به دکتر محمد مصدق، نخست وزیر وقت، ضمن طرح خواسته‌هایش اشاره دارد که «... در کابینه مرحوم سپهبد رزم آرا احکامات مرخصی بنده همه صادر شده و اصرار به رفتن و حرکت بنده داشتند که بروم... بنده به صرفه و صلاح کشور و خاندان کهنسال قدیم و خدمتگذار خود و اجداد این کار را نکردم.»^{۱۰۵} با آن که در اسناد دوره نخست وزیری رزم آرا نشانی جز تأکید مجدد وزارت جنگ مبنی بر آن که سردار رشید «... شخصاً هیچگونه علاقه در آن حدود ندارند و چنانچه به محل نروند بهتر است»^{۱۰۶} ملاحظه نشد، و احتمالاً رزم آرا نیز اصراری در بازگشت او به کردستان نداشته است، ولی مصدق تحت تأثیر قرار گرفته و به وزارتخانه‌های جنگ و کشور نوشت: «... از مجموع تحقیقات و اطلاعات و آنچه از پرونده او مستفاد است این شخص سی سال قبل مورد سخط دولت وقت واقع شده. بیست سال زندانی و در ۱۳۲۰ رها شده و ده سال هم هست که بلا تکلیف در مرکز با فقر و فاقه می‌گذراند و اجازه عزیمت به وطنش را به او نمی‌دهند و حقیقتاً ریه تأسف است که یک نفر ایرانی به واسطه سوء ظن سی سال قبل که امروز تمام آن اوضاع و احوال فانی شده است، باز هم برخلاف عدالت به حال تبعید و بنی بلد باقی بماند...»^{۱۰۷} ولی، باز هم وزارت جنگ پاسخ داد: «... چون امنیت و انتظام منطقه را مختل می‌نماید، از نقطه

نظر حفظ انتظامات نمی‌توان چنین اجازه داد»^{۱۰۸}.

گویا از آن پس نیز هیچ‌گاه اجازه بازگشت به کردستان نیافت.

همانگونه که در آغاز این بررسی اشاره شد، فروپاشی اتحادیه‌های ایلی بزرگی چون بلیاس و هکاری و مگری... و زوال اقتدار خاندان‌های حکومتگری چون بابان و اردلان در قرن نوزدهم میلادی، عرصه را بر فعالیت نیروهای جدیدی گشود. برخی از این تحولات جدید، چون افزایش اهمیت سیاسی و اجتماعی طریقت‌های مذهبی، به ویژه طریقت صوفی نقشبندیه و مشایخ آن در میان کردها، پدیده‌نویین و نقطه عطفی در مسیر تحولات تاریخی کردها محسوب می‌شد و برخی دیگر نیز، چون قدرت یافتن تیره‌ها و طوایف جدید کرد و پدیدار شدن چهره‌های جدید سیاسی و اجتماعی در این عرصه، در واقع پدیده‌مآلوف و دیرینه‌ای بیش نبود و بنیان بسیاری از اتحادیه‌های ایلی بزرگ ایام گذشته بر چنان نقطه آغازهایی استوار بوده است. ظهور چهره‌هایی چون اسمعیل آقا سمیتقو یا سردار رشید در میان کردهای ایران هم نمونه‌هایی از مقوله اخیرالذکر است.

سردار رشید بیش از ده سال به عنوان چهره‌ای مقتدر و صاحب نفوذ در صحنه تحولات سیاسی کردستان حضور داشت. ولی، این نفوذ و اقتدار از مبنای استواری برخوردار نبود. سردار رشید موقعیت ایلی چشمگیری نداشت. کسان و وابستگان شخصی اش اندک بودند و آنها نیز غالباً با او اختلاف داشتند. ترکیب ایلات و طوایفی نیز که در مراحل گوناگون به تبعیت از وی عمل می‌کردند، متغییر بود: متحد، دیروز، دشمن امروز بود. در واقع، رکن عمده اقتدار سردار رشید در قابلیت انطباق او با دگرگونی‌های سیاسی روز و بهره‌برداری سریع از این تغییرات بود. در این ده سال، سردار

رشید بدون کوچکترین مشکلی و بنا به اقتضای زمان، به ترتیب با عثمانی‌ها و روس‌ها و انگلیس‌ها کنار آمد و از این رهگذر برای مدت زمانی کوتاه موقعیت متزلزل داخلی خود را تقویت کرد. از نقطه نظر مناسباتش با دولت مرکزی ایران نیز رویه مشابهی داشت و ملاحظه شد که در اظهار وفاداری و فرمانبرداری از هیچ یک از دولت‌های وقت مضایقه نداشت.

موقعیت سردار رشید در خط مشی دولت بریتانیا نسبت به «مسئله کردستان» در سالهای پایان جنگ جهانی اول و مراحل اولیه بعد از آن و ارتباط سردار رشید با عناصر مخالف رضاخان سردار سپه، دو موضوعی هستند که باید در بررسی‌های بعدی بیشتر مورد توجه قرار گیرند. دولت بریتانیا در فاصله سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ میلادی، سیاست فعالانه‌ای در مناطق کردنشین منطقه ایفا کرد. شروع این خط مشی از طرح مسئله کردستان مستقل بود که در مفاد عهدنامه لوزان منعکس شد و در این زمینه به تقویت پاره‌ای از چهره‌های محلی کرد پرداختند. در پی فروکش کردن تب و تاب جنگ و تثبیت نسبی دولت‌های منطقه‌ای این طرح طرفداران خود را در میان مقامات انگلیسی از دست داد و مسئله کردها صرفاً به ابزار فشار دیپلماتیک بر دولت‌های منطقه، به ویژه ترکیه، بعد از جنگ تبدیل شد. می‌دانیم که سردار رشید در این سالها از حمایت دولت بریتانیا برخوردار بود. ولی، نقش دقیق او در این تغییر و تحولات هنوز روشن نیست و شایسته بررسی بیشتر است.

موضوع دیگر ارتباط وی با زد و خورد‌های سیاسی تهران در فاصله سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴. یعنی در آستانه تحکیم اقتدار رضاخان است. البته تغییر و تحولات ایلی و عشایری ولایات هیچ‌گاه بی‌تأثیر از فراز و نشیب‌های سیاسی مرکز نبوده و متقابلاً

بر آن تاثیر داشته است. وئی، ماجرای مهاجرت در آغاز جنگ جهانی اول به آشنایی و استقرار پیوندهای سیاسی بیشتری میان بسیاری از رجال سیاسی مرکز و رؤسای ایلات و عشایر غرب ایران منجر شد. ملاحظه شد که چگونه از بدو بازگشت سردار رشید به کردستان در ۱۳۱۰، این امر به معنای اختلاف نظر میان سیدضیاءالدین طباطبایی و رضاخان تعبیر شد و در مراحل بعدی نیز دیگر حرکات سردار رشید با دگرگونی‌های سیاسی مرکز هماهنگی داشت و حتی در مراحل آخر کسانی چون مدرس و دیگر مخالفان رضاخان سردار سپه، رسماً به حمایت از سردار رشید اقدام کردند. نه‌آنگاه، این جنبه از سرگذشت سردار رشید هم باید در بررسی بعدی مورد توجه قرار گیرد.

یادداشتها

- ۱ - روزنامه رعد ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۳۳/۸ نور ۱۲۹۴
- ۲ - ابراهیم خواجه نوری، بازیگران عصر طلایی، جزوه ۵۵، سپید امیر احمدی ۲۷ فروردین ۱۳۲۴. گویا احمد آقاخان [امیر احمدی] جزو قوای اعزامی از همدان و رضاخان [پهلوی] نیز جزو قوای مامانوف بوده‌اند.
- ۳ - روزنامه رعد ۳۰ جمادی الثانی ۱۳۳۳/۲۵ نور ۱۲۹۴
- ۴ - «مجاهدان» بیشتر ایرانیانی بودند که در پی چیرگی نظامی روسها بر آذربایجان به عثمانی پناهنده شده و اینک تحت این عنوان همراه با واحدهای نظامی عثمانی برای جنگ با روسها به ایران بازگشتند.
- ۵ - روزنامه ارشاد ۳ صفر ۱۳۳۴/۱۸ قوس ۹۴ و ۱۲ صفر ۱۳۳۴/۲۷ قوس ۱۲۹۴؛ شیخ محمد مردوخ کردستانی، تاریخ کرد و کردستان و توابع یا تاریخ مردوخ، ج ۲، ج ۲،

- کتابفروشی غریبی، سنندج، بی تا، ج ۲، ص ۳۲۶؛ روزنامه رعد ۱۵ محرم ۱۳۳۴/۳ عفر ۱۲۹۴
- ۶ - تاریخ مردوخ، ص ۳۲۶
 - ۷ - رضاعلی دیوان بیگی، سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی، چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۵۱، ص ۲۹
 - ۸ - تاریخ مردوخ، ص ۳۳۰ - ۳۳۱
 - ۹ - اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین المللی اول با خاطره‌های آقای حسین سمعی (ادب السلطنه) و آقای امان الله اردلان (حاج عزالممالک) تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۲، ص ۹۳
 - ۱۰ - همانجا
 - ۱۱ - تاریخ مردوخ، ص ۳۳۲
 - ۱۲ - روزنامه ایران ۱۵ حمل ۱۲۹۶/۱۱ جمادی الثانی ۱۳۳۵
 - ۱۳ - تاریخ مردوخ، ص ۳۴۵
 - ۱۴ - روزنامه ایران ۱۵ حمل ۱۲۹۶/۱۱ جمادی الثانی ۱۳۳۵
 - ۱۵ - روزنامه ایران ۲۹ نور و اول جوزا ۱۲۹۷
 - ۱۶ - روزنامه ایران ۱۰ جوزا ۱۲۹۷
 - ۱۷ - تاریخ مردوخ ص ۳۶۲ - ۳۶۳
 - ۱۸ - تاریخ مردوخ ص ۳۶۴
 - ۱۹ - وزارت داخله (حکومت کردستان) به ریاست وزراء، شماره ۳۵۵۷، ۲۶ جمادی الاخر ۱۳۳۸، اسناد ملی ایران، اسناد نخست وزیری، ایلات، شماره ۱۱۲۰۰۱ (از این پس ن ۱۱۲۰۰۱) یکی دیگر از «نتایج قطعی» مورد اختلاف سردار رشید و شریف الدوله، غنایم و عواید حاصل از این لشکرکشی بود. همانگونه اشاره شد شریف الدوله معتقد است که چیزی عاید او یا دولت نشده است، در حالی که سردار رشید در چندین مورد و از جمله در نامه ۲۰ محرم ۱۳۳۹ خود به نخست وزیر از ۲۰۰/۰۰۰ تومان خسارت جنگی طایفه منگور ۵۰/۰۰۰ تومان جریمه از طایفه شیخ اسمعیلی و ۵۰/۰۰۰ تومان از محمودخان مریوانی و محمودخان اورامانی و ۲۰۰۰/۰۰۰ تومان اموال خودش سخن می گوید که مدعی است

- عابد شریف الدوله شده است (ن ۱۱۲۰۰۱)
- ۲۰ - شریف الدوله به ریاست وزراء وزارت داخله (حکومت کردستان)، شماره ۳۵۵۷، ۲۶ جمادی الاخر ۱۳۳۸ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 - ۲۱ - برای مثال ر.ک سواد عرض حال فتاح به وزارت داخله ۲۷ شوال ۱۳۳۸ (ن ۱۱۲۰۰۱) این مسائیل در باره‌ای از جرایم مرکز هم منعکس شد. ر.ک روزنامه رهنما ۱۰ دلو ۱۲۹۸
 - ۲۲ - شریف الدوله به ریاست وزراء شماره ۳۵۵۷، ۲۶ جمادی الاخر ۱۳۳۸ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 - ۲۳ - اداره تلگرافی دولت علیه ایران، از کردستان به طهران، شماره ۱۰۰، اول دلو ۱۲۹۸، (ن ۱۱۲۰۰۱)
 - ۲۴ - ریاست وزراء، ورقة تلگرافی، به کردستان، نمره ۸۱۳۰، ۲ حوت ۱۲۹۸ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 - ۲۵ - شریف الدوله به ریاست وزراء، شماره ۳۵۵۷، ۲۶ جمادی الاخر ۱۳۳۸ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 - ۲۶ - همان جا.
 - ۲۷ - تاریخ مردوخ، ص ۳۶۷. شیخ محمود مردوخ می نویسد که شریف الدوله «... شمشیر و حمایل مرحوم حاج سردار را محرمانه از حاج ارفع الملک گرفته چنان انتشار دادند که شمشیر و حمایل از تهران برای سردار وائی وارد شده...» (ص ۳۶۷)
 - ۲۸ - تاریخ مردوخ، ص ۳۷۰، عریضه سردار رشید به ریاست وزراء ۱۱ صفر ۱۳۳۹ (ن ۱۱۲۰۰۱)؛ شریف الدوله علت دستگیری وی را چنین توضیح داده است که «... شب و روز بعضی اشخاص این الوقت را دور خود جمع کرده و بر خلاف انتظار صحبت ها نموده که عن قریب اوضاع دولت حاضره دگرگون شده... باید ما کردستانی ها به فکر خود باشیم... در ضمن خبر آوردند که سوارهایش در خارج شهر متعرض رعایا شده... و خود سردار رشید هم در شرف فرار است». شریف الدوله به ریاست



وزراء شماره ۲۶، ۳۵۵۷ جمادی الآخر
 ۱۳۳۸ (ن ۱۱۲۰۰۱) ظاهراً مقامات
 انگلیسی نیز از این تصمیم شریف الدوله
 مطلع نبوده اند. سفارت بریتانیا در یکی
 از نامه های بعدی خود به ریاست وزراء
 ضمن درخواست آزادی او متذکر شده
 است که «... دوستدار سبب گرفتاری
 ایشان را اصلاً ملتفت نشدم...» سفارت
 انگلیس، اسمازت به ریاست وزراء، ۲۶،
 جمادی الثانیه ۱۳۳۹/۷ مارس ۱۹۲۱ (ن
 ۱۱۲۰۰۱)
 ۲۹ - روزنامه رهنما ۱۹ حوت
 ۱۲۹۸
 ۳۰ - در این تفتیش ظاهراً جز سه
 برگ سند: دو حکم حکومت کردستان از
 جانب علی احسان بیگ و محمد عارف
 بیگ از روسای نظامی عثمانی و همچنین
 فرمانی از جانب اتورباشا مربوط به همان
 دوره که به عنوان سند محکومیت به دفتر
 ریاست وزراء ارسال شد (و هم اینک نیز
 در پرونده مربوط به سردار رشید در
 سازمان اسناد ملی (ن ۱۱۲۰۰۱) محفوظ
 است) سند دیگری پیدا نکردند.
 ۳۱ - روزنامه رهنما ۱۹ حمل ۱۲۹۹
 ۳۲ - اداره تلگرافی دولت علیه
 ایران، کردستان به طهران، شماره ۹۳،
 ۲۴ حوت ۱۲۹۸ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۳۳ - اداره تلگرافی دولت علیه
 ایران، گروس به طهران، نمرة ۱۶۸، ۲۴
 حوت ۱۲۹۸ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۳۴ - اداره تلگرافی دولت علیه
 ایران، از کنگاور به طهران، شماره ۲۰۴
 حمل ۱۲۹۹ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۳۵ - روزنامه ایران نیز وی را از
 «پیشقروان سالار الدوله» توصیف نموده
 و به شکایات رسیده از او اشاره کرد.
 حمل ۱۲۹۹
 ۳۶ - تاریخ مردوخ، ص ۳۷۰
 ۳۷ - به نوشته میجرسیبیل
 ادموندز، افسر سیاسی ارتش بریتانیا در
 مناطق کردنشین محمودخان دزلی از سوی
 حکومت ایران برای تبعید به ما تحویل
 شده بود...» سیبیل جی. ادموندز
 کردها، ترکها، عربها؛ ترجمه ابراهیم
 یونسی، انتشارات روزبهان، تهران ۱۳۶۷،
 ص ۱۳۷
 ۳۸ - تاریخ مردوخ، ص ص ۷۲ -
 ۳۷۱
 ۳۹ - عزالمالک اردلان به ریاست
 وزراء، ۸ حمل ۱۲۹۹ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۴۰ - ریاست وزراء به عزالمالک،
 نمرة ۱۴۷۱، ۵ جوزا ۱۲۹۹ (ن
 ۱۱۲۰۰۱)
 ۴۱ - سواد عرضحال مفتاح الدوله
 به وزارت داخله، ۲۷ شوال ۱۳۳۹ (ن
 ۱۱۲۰۰۱)
 ۴۲ - ریاست وزراء به مفتاح الدوله،
 نمرة ۲۷، ۲۹۴۷، ۲۷ سرطان ۱۲۹۹ (ن
 ۱۱۲۰۰۱)
 ۴۳ - روزنامه رهنما ۶ سنبله ۱۲۹۹
 ۴۴ - اداره تلگرافی دولت علیه
 ایران، کردستان به طهران، شماره ۶، ۱۴،
 سنبله ۱۲۹۹ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۴۵ - ریاست وزراء به آقایان علماء
 کردستان و سایر محترمین، نمرة ۵۳۳۲،
 ۲۲ سنبله ۱۲۹۹ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۴۶ - روزنامه رهنما ۲۷ سنبله
 ۱۲۹۹
 ۴۷ - اداره تلگرافی دولت علیه
 ایران، کردستان به طهران، نمرة ۶۱، ۲۶،
 سنبله ۱۲۹۹ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۴۸ - حاکم شرع محال شادی آباد
 به ریاست وزراء، اداره تلگرافی دولت
 علیه ایران، کردستان به طهران، نمرة ۷
 تاریخ اصل ۷ تاریخ وصول ۷ جوزا ۱۲۹۸
 (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۴۹ - وزارت داخله، اداره مرکزی
 تشکیلات ژاندارمری دولتی، سواد تلگراف
 نایب سرهنگ سالار نظام از کردستان،
 نمرة ۸، ۲۴ میزان ۱۲۹۹ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۵۰ - ریاست وزراء به اداره
 تشکیلات ژاندارمری دولتی نمرة کتاب
 ثبت ۱۱، ۶۱۰۵ میزان ۱۲۹۹ (ن
 ۱۱۲۰۰۱)
 البته سردار رشید در این باب نظر
 دیگری داشت وی ضمن ارسال نامه ای به
 مشیر الدوله پس از برشمردن خدمات خود
 به دولت و «سی مرحمتی های» شریف
 الدوله، اظهار داشته که «... از یک زن
 بیچاره و چهار طفل صغیر چه ساخته است
 که الان هشت ماه متجاوز است. بیست نفر
 ژاندارم و ده صاحب منصب در عیالجات
 چاکر گذارده یک مشت غله و یک قران
 وجه نقد برای زندگی آنها نگذاشته اند»
 سردار رشید به ریاست وزراء، ۲۰ محرم
 ۱۳۳۹ (ن ۱۱۲۰۰۱) معیناً تلگرافی در
 تائید بر انتظام روانسر به حمیده خانم
 مخایره کرد و رونوشت آن را حیت اطلاع
 به ریاست وزراء ارسال داشت. ضمیمه
 نامه ۲۰ محرم ۱۳۳۹، (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۵۱ - مظفر والی زاده به ریاست
 وزراء ۳۰ ربیع الاول ۱۳۳۹ (ن
 ۱۱۲۰۰۱)
 ۵۲ - سردار رشید به ریاست وزراء،
 ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۹ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۵۳ - سفارت انگلیس به ریاست
 وزراء، ۲۵ جمادی الاول ۱۳۳۹/۴ فوریه
 ۱۹۲۱ (سازمان اسناد ملی ایران، اسناد
 وزارت کشور شماره ۴۳۴۹)
 ۵۴ - سفارت انگلیس به ریاست
 وزراء ۲ جمادی الثانی ۱۳۳۹/۱۱ فوریه
 ۱۹۲۱ (ن ۱۱۲۰۰۱)
 ۵۵ - ریاست وزراء [به وزارت
 داخله] ۲۴ جمادی الاول ۱۳۳۹ (ن
 ۱۱۲۰۰۱)

۵۶ - حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ۷ ج. ج. ۱، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۳۶

۵۷ - سفارت انگلیس به ریاست وزراء ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۳۹/۷ مارس ۱۹۲۱ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۵۸ - مظفروالی زاده به ریاست وزراء [بدون تاریخ نگارش، ولی بر اساس شماره بایگانی باید در اواخر حوت، به دفتر ریاست وزراء رسیده باشد]

۵۹ - سفارت انگلیس به ریاست وزراء، ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۳۹/۷ مارس ۱۹۲۱. در این نامه آمده بود که «...به عقیده قونسول انگلیس مقیم کرمانشاهان خیلی لازم است که سردار رشید هر چه زودتر به آن صفحات مراجعت نماید...»

۶۰ - ریاست وزراء به حکومت نظامی تهران، نمره ۱۲۲۷۲، ۲۰ حوت ۱۲۹۹. سید ضیاء الدین همچنین به اسامات نوشت که «... نظر به احترام وساطت جنابعالی حکم آزادی ایشان صادر شد.»

ریاست وزراء یادداشت، بدون تاریخ و شماره (ن ۱۱۲۰۰۱)

۶۱ - سردار رشید به ریاست وزراء ۳ رجب ۱۳۳۹ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۶۲ - تاریخ مردوخ، ص ۳۸۰

۶۳ - ریاست وزراء به وزارت کشور، نمره کتاب ثبت ۱۴، ۲۹۰۸، ثور ۱۳۰۰ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۶۴ - از آن جمله می توان به تلگرافهای علماء و اعیان کردستان (نمره ۴۰۹ جوزا ۱۳۰۰) جماعت یهود کردستان (نمره ۴، ۸، جوزا ۱۳۰۰) و عیال شرف الملک (نمره ۷۲، ۶، جوزا ۱۳۰۰) به ریاست وزراء اشاره کرد. (ن ۱۱۲۰۰۱)

۶۵ - وزارت داخله، اداره مرکزی تشکیلات زاندارمیری دولتی، سواد استخراج تلگراف رمز با طالبون مستقل نمره ۱۱، مورخه ۱۰ ثور ۱۳۰۰ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۶۶ - اداره تلگرافی دولت علیه ایران، کرمانشاه به طهران، مازور

مجمودخان به ریاست وزراء نمره ۱۷ تاریخ اصل ۳ [جوزا] تاریخ وصول ۵ جوزا ۱۳۰۰ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۶۷ - روزنامه ایران، ۱۰ جوزا ۱۳۰۰. در همین روزنامه گزارش شده است که علی محمدخان که از طرف وزارت داخله از طهران همراه با سردار رشید به روانسر رفته بود با ... یک حال پریشان بازگشت.

۶۸ - تاریخ مردوخ، ص ۳۸۰

۶۹ - اداره تلگرافی دولت علیه ایران، کرمانشاه به طهران، شماره ۳، ۲۹، سرطان ۱۳۰۰ (ن ۱۱۲۰۰۱) این تلگراف توسط اداره روزنامه اتحاد و ساموئل هایم به ریاست وزراء ارسال شد. هایم در سالهای آخر جنگ جهانی اول از سیاست پردازان متنفذ کرمانشاه و معروف به هواداری از انگلیسها بود.

۷۰ - ریاست وزراء، نمره ۳۱۷۱، ۶ سرطان ۱۳۰۰ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۷۱ - اداره تلگرافی دولت علیه ایران، کرمانشاه به طهران، شماره ۲۷۷، تاریخ اصل ۱۳ [سرطان] تاریخ وصول ۱۴ سرطان ۱۳۰۰ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۷۲ - ریاست وزراء، نمره ۵۵۰۴، ۲۰ سرطان ۱۳۰۰ (رونوشت تلگراف صادره به سردار رشید که جهت اطلاع به صمصام السلطنه ابلاغ شد) (ن ۱۱۲۰۰۱)

۷۳ - سفارت انگلیس به ریاست وزراء ۱۴ جون [ژوئن] ۱۹۲۱/۲۴ جوزا ۱۳۰۰ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۷۴ - اداره تلگرافی دولت علیه ایران، کردستان به طهران، نمره ۵، تاریخ اصل ۵ [میزان] تاریخ وصول ۲ میزان ۱۳۰۰ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۷۵ - ریاست وزراء به کفیل حکومت کردستان، نمره ۱۰۰۵۶، ۴ میزان ۱۳۰۰ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۷۶ - روزنامه ایران ۲۵ میزان ۱۳۰۰

۷۷ - ریاست وزراء استخراج تلگراف کرمانشاهان، نمره ۲۸، ۶۰، سرطان ۱۳۰۱ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۷۸ - ریاست وزراء به سردار رشید، نمره ۴۹۰۷، ۴، اسد ۱۳۰۱ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۷۹ - اداره تلگرافی دولت علیه ایران، کردستان به طهران، بدون شماره [تاریخ اصل ۱۴، اسد]، تاریخ وصول ۱۵ اسد ۱۳۰۱ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۸۰ - روزنامه ایران، ۳۰ ثور ۱۳۰۱

۸۱ - ابراهیم خواجہ نویی، بازیگران عصر طلایی، جزوه ۱۲، خرداد ۱۳۲۴، ص ۱۲۲

۸۲ - روزنامه ایران ۱۱ ثور ۱۳۰۱

۸۳ - تاریخ مردوخ، ص ۳۸۳

۸۴ - شیخ محمد مردوخ در تاریخ خود از تلاشهایی که برای سرانگین سران ایلات و طوایف رزاق و دزلی و نهون و جوانرود و باباخانی و ولدیگی... بر ضد سردار رشید مبذول داشت شرح مفصلي عنوان کرده است. تاریخ مردوخ، ص ۳۸۴ - ۳۸۵

۸۵ - به نقل از گزارش شهاب الدوله حاکم کردستان اداره تلگرافی دولت علیه ایران، کردستان به طهران، شماره ۴۱۸۴/۳۱، ۱۱ ثور ۱۳۰۲ ن ۱۱۲۰۰۱: حبیب الله نویخت در کتاب شاهنشاه پهلوی (قسمت اول، مطبوعه مجلس، بی تا، ص ۱۰۵) به حرکت فوج ظفر از کردستان اشاره دارد. که احتمالاً منظور قوای تحت فرماندهی سرهنگ منصور است.

۸۶ - تاریخ مردوخ، ص ۳۸۸: به احتمال قوی این گفته سرتیب بکرنگیان که «... پس از چند روز زد و خورد شدید بین آنها و سردار رشید که شش هزار تفنگچی داشت، شکست خورد.» (گلگون کفنان، تهران، چاپخانه و کتابفروشی محمد علی علمی، ۱۳۳۶، ص ۳۸۰) اغراق آمیز است. سردار رشید در اوج قدرت و برخورداری از حمایت عشایر محل ۶۰۰۰ تفنگچی نداشته است، چه رسد به این مرحله که تقریباً تمامی عشایر محلی نیز بر ضد او وارد کار شده بودند؛ مجله قشون شماره ۱۴، ۲۰ سرطان ۱۳۰۲؛ ص ۲ - ۴

۸۷ - اداره تلگرافی دولت علیه ایران، کردستان به طهران، نمره ۲۸، ۷۵، جوزا ۱۳۰۲ (ن ۱۱۲۰۰۱) در روزنامه

ایران (۳ سرطان ۱۳۰۲) نیز خبر این درگیری منتشر شد.

۸۸. اداره تلگرافی دولت علیه ایران، کردستان به طهران، نمره ۸۴۰۱، تاریخ اصل ۲ [سنبله]، تاریخ وصول ۳ سنبله ۱۳۰۲، (ن ۱۱۲۰۰۱)

۸۹. اداره تلگرافی دولت علیه ایران، کردستان به طهران، نمره ۱۶، ۳۴، سنبله ۱۳۰۲: رونوشت این تلگراف را دفتر ریاست وزرا جهت اطلاع و نظرخواهی به وزارت جنگ ارسال داشت. ریاست وزرا به وزارت جنگ نمره ۲۵، ۱۰۲۸۴، میزان ۱۳۰۲ (ن ۱۱۲۰۰۱) ولی پاسخ وزارت جنگ در این مجموعه ملاحظه نشد.

۹۰. روزنامه ایران ۱۴ عقرب ۱۳۰۲

۹۱. خاطرات سلیمان بهبودی، ص ۴۱۸ روزنامه ستاره ایران نیز حر ورود و اقامت وی را در تهران منتشر ساخت. (اول فوس ۱۳۰۲)

۹۲. روزنامه ایران ۲۷ نور ۱۳۰۳
۹۳. تاریخ مردوخ، ص ۳۹۱ - ۳۹۲
۹۴. روزنامه ایران ۱۵ جوزا ۱۳۰۳

۹۵. روزنامه ایران ۴ فوس ۱۳۰۳
۹۶. سردار رشید بعد از در این باره نوشت «... رضاشاه به واسطه وحشتی

که از قدرت و شهامت و سلحشوری و نفوذ بنده داشت... در نجف اشرف... به حکمیت و شهادت جناب آقای سید ابوالحسن اصفهانی و علماء نجف بنده را گول زدند و قریب دادند» سردار رشید به نخست وزیر، ۲۳/۲/۳ (ن ۱۱۲۰۰۱) گویا فرار بوده است که «... فقط برای احترام حکومتشان بنده همراه خودشان به وعده یک هفته به تهران بایم و با خلعت و شمشیر و احترام کامل به کردستان به محل خودم برگردم...» (سردار رشید به نخست وزیر، ۲۶/۲۰/۲۸ (ن ۱۱۲۰۰۱))

البته در روایات دولتی از نحوه نامین گرفتن سردار رشید تاکید بر استیصال و پریشانی او است. رک. سفرنامه خوزستان، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ دوره بهلوی، ص ۲۲۴ و ۲۳۰، نوبخت، پیشین، ص ۱۰۷

۹۷. رونوشت نامه ریاست وزرا به وزارت مالیه، نمره ۲۰۶۰۶۷ آذر ۱۳۰۵ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۹۸. مذاکرات مجلس دوره ششم تقنینیه، جلد ۲۲ فروردین ۱۳۰۶، ص ۲۹۸ - ۲۹۹

۹۹. سردار رشید به مستوفی الممالک، ۱۸ بهمن ۱۳۰۶ (ن ۱۱۲۰۰۱)
۱۰۰. مستوفی الممالک به مخبر

السلطنه هدایت، بدون تاریخ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۱۰۱. در بساره ای از خاطرات زندانیان سیاسی آن دوره به حبس طولانی و جرات سردار رشید در انتقاد از رژیم رضاشاهی اشاره شده است. انور حامی، پنجاه نفر و سه نفر، تهران، انتشارات هفتنه، ج ۴، ۱۳۶۳، ص ۲۳۰: جمعی بیسته وری، یادداشت های زندان، بی جا، نشر پیمان، ص ۵۱

۱۰۲. وزارت کشور به نخست وزیری، شماره ۱۱۸۵۰، ن ۵۶، ۱۰۳، تاریخ ۹/۳/۲۱ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۱۰۳. وزارت کشور به نخست وزیری رونوشت نامه جواب وزارت جنگ شماره ۵۸۶۴/۱۶۱۲۸، تاریخ ۳/۱۰/۲۲ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۱۰۴. سردار رشید به نخست وزیر ۳۰/۴/۱۵ (ن ۱۱۲۰۰۱)
۱۰۵. همانجا

۱۰۶. وزارت جنگ به نخست وزیر ، ۵۰۴۱۰۲/۱۱۲۵۶۵ ، ۲۹/۵/۱۵ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۱۰۷. نخست وزیر به وزارت کشور و وزارت جنگ، بدون شماره، ۱۳۳۰/۴/۳۱ (ن ۱۱۲۰۰۱)

۱۰۸. وزارت جنگ به نخست وزیر، شماره ۸۷/۱۱۰۲۲، تاریخ ۳۰/۵/۶ (ن ۱۱۲۰۰۱)

